

به این هوا احتیاج دارم

علی مهر

می گوید: «آدم بچه دار باید بنشیند کنج خانه و هیچ جا نرود.»
می گوید: «نقهمیدیم دعا چه خواندیم؛ نگذاشت بفهمیم حاج آقا بالای منبر چه می گوید! بچه و این همه شیطان!»

می گوید: «کسی باید برود زیارت که حالی داشته باشد و حالی پیدا کند؛ نه ما. سه ساعت آن جا بودیم؛ دریغ از یک ذره اشک، دریغ از یک چکه حال!»

نشسته بودیم به صحبت. از هر دری سخنی؛ از مجید، از جواد، از مستاجری، از انتخابات و... خواصم بهش بود. طرف چندبار زیر چشمی نگاهمان کرد و همچنان ذکر می گفت. دعا که شروع شد، ما همچنان مشغول بودیم و او دعا می خواند. کم کم حال پیدا کرد. شانه هایش لرزید. صورتش را با دست هایش پوشاند. خجالت کشیدیم؛ از خودمان بدمان آمد.

می رویم مغازه های اطراف گشتی بزنیم؛ وقتی برگردیم، دعا تمام شده!

تصمیم می گیریم این هفته نرویم؛ شده است عادت. بچه هم که نمی گذارد استفاده کنیم. خودمان هم که... پس چرا برویم؟ خانواده هم همین نظر را دارد. می گوید: «اصلاً شاید به جای ثواب، گناه هم می کنیم!»

تصمیم می گیریم برویم پارکی، جایی برای تفریح. می زنیم بیرون؛ اما ولوله ای است در دلم. اعتنا نمی کنیم؛ اما کلافه ام. به کوچه، خیابان، مردم، و مغازه ها که نگاه می کنیم، انگار هیچ چیز سر جای خودش نیست! انگار هوا هم یک جور خفه است! به مسجد محل می رسمیم. اتوبوس ایستاده و تک تک سوارش می شوند؛ بی اختیار به سمتش می رویم. او هم چیزی نمی گوید. فقط دخترم می پرسد: «بابا کجا می رویم؟» می گویم: «پیش آقا!»

یک ربع بعد، اتوبوس راه می افتد. دوباره جاده های سه شنبه قم. آرامش عجیبی دارم. به مسافرها نگاه می کنم؛ به همه آن ها؛ آن ها که ذکر می گویند، آن ها که دعا می خوانند، آن ها که تسبیح می گردانند، حتی آن ها که با هم صحبت می کنند. با همه آن ها احساس آشنایی دارم؛ با اتوبوس، با جاده، حتی با آدم ها، خانه ها و مغازه های توی راه. انگار برای بدرقه ما ایستاده اند! فکر می کنم: چرا...؟ از خودم می پرسم: من که...؟ فکر می کنم و به خودم جواب می دهم: «به این هوا احتیاج دارم. به این فضا احتیاج دارم. اثر خودش را می گذارد. کار خودش را می کند. فرق می کند این که در آن جا باشی - گرچه بی حال و بی خیال - یا بیرون از آن جا؛ گرچه باید پیش تر کوشش کنم و بیش تر بهره ببرم.

می رسم و پیاده می شویم. دختر می دود، دست هایش را باز می کند و می گوید: «آخ جون، آقا»
به خود می گویم: «او هم...» و دنبالش می رویم.